

گفتمان جهانی شدن؛ هژمونی و تحول نظام جهانی از ژئوپولیتیک به ژئوکالچر

دکتر عبدالرضا بای*

چکیده

فرهنگ به عنوان یکی از ابعاد مهم روابط بین‌الملل می‌باشد که به دلیل حاکمیت پارادایم رئالیسم در دوران جنگ سرد بر روابط بین‌الملل مورد توجه چندانی قرار نگرفته بود اما با پایان جنگ سرد فرهنگ در کانون توجه نظریه‌های روابط بین‌الملل قرار گرفت و این متغیر در عمل و نظر به خصوص در فضای پست مدرن جهانی شدن در متن تحولات فرار گرفته است. نظریه‌هایی چون سازه‌انگاری و هنجاری نگاه ویژه به مقوله فرهنگ دارند و متغیر فرهنگ امروزه در مباحث نظری به عنوان یک اصل اساسی و بنیادین مورد توجه است. پایان جنگ سرد گفتمان فرهنگی را وارد مرحله نوینی نموده است که در پی آن فرهنگ از حاشیه به متن آمده و به فعل و انفعالات جهانی شکل می‌دهد و چه بسا فرهنگ امروزه تبدیل به یک مفهوم هژمونیک شده است و به‌عنوان زیر بنای تحولات جهانی پدیدار شده است و به نوعی فرهنگ مرزبندی‌های سیاسی و بین‌المللی را محقق ساخته است. امروزه نشانه مرکزی در گفتمان جهانی شدن مقوله فرهنگ می‌باشد که نقش اساسی را در غیریت‌سازی، هویت‌سازی و هژمونی ایفا می‌کند.

کلید واژه‌ها

گفتمان جهانی شدن، هژمونی، ژئوکالچر.

* عضو هیات‌علمی و استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر phd_bay1979@yahoo.com

گفتار اول: گفتمان جهانی شدن

الف) نقش شناسی ایدئولوژی و فرهنگ در گفتمان

دال فرهنگ به عنوان دال مرکزی جهانی شدن در شکل دادن به هژمونی گفتمانی نقش اساسی را ایفا می‌کند؛ در واقع گفتمان جهانی شدن به استفاده از قدرت فرهنگی تلاش می‌کند تا عناصر فرهنگی خود را مفصل بندی نماید و هژمونی فرهنگی خود را عملیاتی نماید. عرصه فرهنگ به عنوان رزمگاه منازعه گفتمانی بین گفتمان جهانی شدن با دیگر گفتمان‌ها به خصوص گفتمان اسلام سیاسی می‌باشد، بنابراین دو گفتمان تلاش می‌کنند تا مفاهیم فرهنگی را در روند معنا بخشی و مفصل بندی وارد نمایند.

در بستر جهانی شدن؛ رابطه بین فرهنگ و تکنولوژی در متن و بطن هر نوع تحلیل قدرت قرار می‌گیرد. عوامل فرهنگی و تکنولوژیکی در تعامل و پیوستگی در یکدیگر نقش اساسی را در ساختار نظام بین‌الملل ایفا می‌نمایند. توجه نظریه‌پردازان ایدئولوژی و فرهنگ در سطح خرد است، کسانی چون پولانزاس و آلتوسر در سطح خرد و ملی به مفهوم ایدئولوژی توجه نموده‌اند. بحث پولانزاس درباره تعارض و کشمکش طبقاتی و همچنین رابطه دولت، اقتصاد و ایدئولوژی و یا بحث آلتوسر درباره ایدئولوژی و در سطح درون سیستمی مورد توجه قرار گرفته است. نگارنده بر آن است تا مباحث مبتنی بر ساخت سرمایه دارانه دولت را درباره گفتمان جهانی شدن مورد توجه قرار دهد. دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت لیبرالی را می‌توان در گفتمان جهانی شدن مورد توجه قرار داد. با توجه به این که دال مرکزی گفتمان جهانی شدن یعنی نئولیبرالیسم در سطح جهانی این ایدئولوژی را باز تولید می‌کنند. دستگاه‌های ایدئولوژیک در قالب نهادگرایی نولیبرال در درون گفتمان جهانی شدن قابل تحلیل و تبیین می‌باشد. در این مبحث دستگاه‌های ایدئولوژیک آلتوسری در سطح کلان مورد توجه قرار خواهد گرفت. آلتوسر بر نقش هژمونی ایدئولوژیک که طبقه حاکم از رهگذر کنترل خود بر دستگاه‌های ایدئولوژیک اعمال می‌کند؛ تاکید می‌نماید (Torfing, 1999:141). لوئی آلتوسر مفهوم «دستگاه‌های ایدئولوژیکی» را ابداع کرد تا بیان کند که ایدئولوژی چقدر می‌تواند در شکل دادن به زندگی معاصر اهمیت داشته باشد (Macdonald, 2003:28).

عقاید و اطلاعات مانند پول و افراد می‌تواند ابزاری برای دستیابی به قدرت باشد که می‌توان آن را «قدرت ایدئولوژیکی» نامید این نوع قدرت به اهمیت دانش و اطلاعات یا نفوذی که اعتقادات بر زندگی اجتماعی دارند، اشاره دارد (گرب، ۱۳۷۳:۲۲۵). از منظر آلتوسر رسانه‌ها از

طریق ایجاد و معانی مشترک و ترویج ایدئولوژی‌های خاص به ساختار قدرت مشروعیت می‌بخشد. کنترل، تحدید هدایت قدرت در عصر جهانی شدن به وسیلهٔ اطلاعات صورت می‌گیرد (هنسون، ۱۳۷۳: ۲۶).

نظریه پردازان بسیاری ضمن این که به طور کلی چارچوب نظریه‌ی گفتمان وفادار می‌مانند از اصطلاح ایدئولوژی نیز استفاده می‌کنند برخی بر این باورند که گفتمان اصطلاح فراگیرتری است در بطن آن طیفی از ایدئولوژی‌های مختلف جای می‌گیرند در حالی که از نظر برخی دیگر ایدئولوژی‌ها خود را از طریق انواع مختلف گفتمان‌ها به رخ می‌کشند (میلز، ۱۳۸۲: ۶۱).

گفتمان می‌تواند ابزار مستقیم انقیاد ایدئولوژیک به شمار آید. گفتمان‌ها به واسطه ساختارها شکل می‌گیرند اما در ضمن در تشکیل و شکل دهی مجدد و بازتولید و تغییر ساختارها نیز نقش دارند، بنابراین گفتمان‌ها رابطه‌ای دوگانه با ساختارها دارند از یک سو گفتمان بازتابگر امر اجتماعی است، از این دیدگاه گفتمان محصول ساختارها و نظام‌های اجتماعی است و به وسیلهٔ آن‌ها تعیین می‌شود. از سوی دیگر، گفتمان امر اجتماعی را می‌سازد (علمداری، ۱۳۸۳: ۱۰۰). گفتمان یک کنش محسوب می‌شود و در یک موقعیت خاص روی می‌دهد و مشتمل بر تجربیات و منافع است که به گفتمان خصلتی ایدئولوژیک می‌بخشد (همان: ۱۰۲).

ساختارهای گفتمانی معمولاً دارای کارکرد اجتماعی توجیه و مشروعیت بخشی به سلطه و یا توجیه کنش‌های مشخص در زمینه‌ی سوء استفاده از قدرت توسط نخبگان هستند (ون دایک، ۱۳۸۲: ۴۳۷). تلاش‌های زیادی برای ارائه شرحی دربارهٔ رابطهٔ زبان با ایدئولوژی در شرایط ساختاری، انجام گرفته است که عموماً در قالب تحلیل گفتمانی^۱ توصیف شده است (مک.لان، ۱۳۸۵: ۱۲۲) گفتمان تقریباً توسط همه محققان بزرگ به عنوان جایگاهی برای ایدئولوژی شناخته شده است (Blommaert, 2005: 158). بنابراین گفتمان جهانی شدن؛ ایدئولوژی نولیبرالیسم را در درون خود جای داده است.

ب) مفهوم شناسی گفتمانی و گفتمان جهانی شدن

قبل از پرداختن به گفتمان جهانی شدن ابتدا به مفهوم گفتمان اشاره خواهد شد، در ادامه شناخت عناصر و نشانه‌های گفتمان مورد توجه قرار خواهد گرفت. هر گفتمان در فرایند هویت

یابی به دنبال مفصل بندی است؛ «مفصل بندی» را عملی اطلاق می‌کنیم که رابطه ای میان عناصر برقرار سازد به طوری که ماهیت آنها در نتیجه عمل مفصل‌بندی تغییر و تعدیل یابد (Laclau & Mouffe, 1985:106). فرایند مفصل‌بندی منتج به هژمونی می‌شود به واقع دستگاه‌های سلطه با تولید معنا؛ هژمونی را محقق می‌سازند، سلطه معنایی، بر افکار عمومی بهترین و مؤثرترین شیوه اعمال قدرت است. گفتمان‌ها همواره به سلطه سازوکارهای معنایی بر سر تصاحب افکار عمومی با هم در حال رقابتند (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). سلطه اغلب تدریجی است و گروه‌های تحت سلطه ممکن است کم و بیش در واکنش به آن از خود مقاومت یا قدرت متقابل نشان دهند (ون دایک ۱۳۸۲: ۳۵). فرایند مفصل بندی و رسیدن به هژمونی به واسطه یک نشانه مرکزی شکل می‌گیرد به واقع یک گفتمان به وسیله تثبیت نسبی معنا حول دال مرکزی معینی ایجاد می‌شود. یک نقطه گره ای یک علامت ممتاز است که حول آن سایر علائم مرتب می‌شوند در واقع سایر علائم معنایشان را از رابطه با دال مرکزی حاصل می‌کنند (Jorgensen & Phillips, 2002:26). گام بعدی در صف آرایی و هویت یابی گفتمانی تعریف دشمن یا غیریت سازی است بین گفتمان‌ها، معانی مورد اختلاف است، و مبارزه ای بر سر معنی رخ می‌دهد. لاکلا و موف این رابطه بین دو (یا چند) گفتمان را خصومت یا مخالفت (انتاگونیسم) می‌نامند (Larsen, 1997:19).

اما گفتمان‌ها همواره هژمونیک نیستند بلکه از سوی گفتمان‌های دیگر به چالش کشیده می‌شود و به عبارتی دچار بی‌قراری می‌شود از این روی گفتمان، برای لاکلا و موف هرگز نمی‌تواند در معنای «سوسوری» باشد. همیشه سایر پتانسیل‌های معنایی دیگری وجود دارند که زمانی که در مفصل بندی‌های معینی محقق می‌شود ممکن است با ساختار گفتمان مقابله کنند یا آن را تغییر دهند (Jorgensen & Phillips, 2002:29). در واقع هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طور کامل تأسیس گردد. بلکه همواره در تعارض با دیگر گفتمان‌هایی است که واقعیت را طور دیگری تعریف کرده و دستورالعمل‌های دیگری برای کنش اجتماعی وضع می‌نمایند. در وقته‌های خاص تاریخی، برخی از گفتمان‌ها طبیعی و نسبتاً بی‌چون و چرا به نظر می‌رسند لیکن گفتمان‌های طبیعی شده هرگز به طور قطعی وضع نشده وقته‌های آنها می‌توانند مجدداً به عناصر و به همین اعتبار به ابژه‌هایی برای مفصل بندی جدید بدل شوند (Ibid:47).

در بستر جهانی شدن زمینه برای جهانی شدن گفتمان‌ها فراهم شده است. تحولات و دگرگونی‌های شکل گرفته در نظام بین‌الملل شرایطی را فراهم نموده است تا هر گفتمانی داعیه

دار جهانی شدن را داشته باشد. هر گفتمان به طور ذاتی میل به جهانی شدن و ایجاد سلطه و تثبیت هژمونی خود دارد. اما بایستی بین وضعیت جهانی شدن که هر گفتمان می‌تواند ادعای جهانی شدن داشته باشد و گفتمان جهانی شدن تمایز قائل شد. نگارنده قائل به گفتمان جهانی شدن است که به عنوان روایت مسلط عصر ما تلقی می‌شود. نگارنده مقوله جهانی شدن را به عنوان گفتمان تلقی می‌کند که «نشانه مرکزی» آن نئولیبرالیسم است که به‌عنوان ایدئولوژی، جهانی شدن را نیز مبدل به رویه ای ایدئولوژیک نموده است. ایدئولوژی لیبرالیسم به عنوان «نشانه مرکزی» گفتمان جهانی شدن به دنبال معنا بخشی دیگر نشانگان همچون حقوق بشر، عدالت، امنیت، فرهنگ، سیاست و اقتصاد می‌باشد. به عبارتی گفتمان جهانی شدن؛ قدرت و دانش لیبرالی را در عرصه جهانی بازتولید می‌کند تا هویت و در نهایت هژمونی خود را تثبیت کند.

با قرائت گفتمانی از جهانی شدن می‌توان، منظومه معنایی که با اجتماع نشانگان حول نشانه مرکزی شکل گرفته است و به عبارتی مفصل‌بندی شده است را شناسایی نمود و همچنین دست به مصداق‌یابی «غیر» برای گفتمان جهانی شدن زد.

با تلقی گفتمانی از جهانی شدن می‌توان از نظریه‌های تحلیل گفتمان برای تبیین جهانی شدن بهره برد. در این شرایط هژمونی محصول مفصل‌بندی است که می‌توان آن را در این گفتمان ترسیم نمود. از دیگر فواید آن این است که هر گفتمان برای تثبیت هویت خود تعریف «غیر» و دشمن را در دستور کار قرار می‌دهد که در این صورت می‌توان برای گفتمان جهانی شدن «غیریت» را تعریف نمود.

در رویکرد فرکلاف در تحلیل گفتمان ایدئولوژی در خدمت گفتمان می‌باشد و این دو رابطه تعارضی با یکدیگر ندارند، وی تمایزی بین جهانی شدن به‌عنوان گفتمان و وضعیت جهانی شدن قائل است. فرکلاف از گفتمان جهانی شدن یاد می‌کند؛ استدلال وی آن است که کاربست جدید قدرت ما را با جهانی شدن گفتمان روبرو می‌کند، این امر بدان معنا نیست که گفتمان به سادگی در مقیاس جهانی به همگون سازی می‌رسد، بلکه بدین معنا است که آنچه در یک مکان اتفاق می‌افتد در افق جهانی انعکاس می‌یابد، فرکلاف معتقد است اگر جهانی شدن گفتمان وجود دارد گفتمان جهانی شدن نیز مطرح خواهد بود (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

فرکلاف گفتمان جهانی شدن را از وضعیت جهانی شدن تفکیک می‌کند، مرزبندی او میان دو گونه مزبور هژمونی گفتمان لیبرالیسم به سامان می‌رسد. او می‌گوید: من به گفتمان جهانی

شدن اشاره کردم، اما آنچه واقعاً جریان دارد، گفتمان ویژه‌ای از جهانی‌شدن در میان شقوق مختلف و محتمل می‌باشد، فرکلاف هرچند تلقی جهانی شدن را به‌عنوان یک گفتمان ممکن و قابل استدلال می‌داند، اما بر این نکته وقوف دارد که گفتمان جهانی شدن عمدتاً ناظر به گفتمان برتر و مسلط جهانی است و از این رو در عین محتمل بودن جهانی شدن دیگر گفتمان‌ها، آنچه به مثابه گفتمان برخوردار از قابلیت استناد در دسترس است تصویر خاصی از جهانی‌شدن است که گفتمان نئو لیبرال مطرح می‌کند (همان: ۲۱۵). با تلقی گفتمانی از جهانی‌شدن نشانه مرکزی در گفتمان جهانی‌شدن نشانه فرهنگ می‌باشد که نقش اساسی را در شکل‌گیری هژمونی ایفا می‌کند، ایدئولوژی و فرهنگ در متن گفتمان جهانی شدن برای رسیدن به هژمونی است و گفتمان و ایدئولوژی در متن گفتمان جهانی شدن به یکدیگر پیوند خورده است.

گفتار دوم: گفتمان جهانی شدن؛ هژمونی و گذار از ژئوپولیتیک به ژئوکالچر

از مهمترین شاخص‌های گفتمان جهانی شدن فشردگی مکان و زمان می‌باشد که شرایط نوینی را فرا روی نظام جهانی قرار داده است، مکان‌زدایی و چالش ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی مهمترین دستاورد فضای جدید است که حکایت از چالش و فرسایش ژئوپولیتیک و جایگزینی ژئوکالچر را دارد، به واقع فرهنگ به‌عنوان قطب نوینی است که منشأ و مبدأ بسیاری از تحولات شده است و آغازی است بر نقش آفرینی فرهنگ به‌عنوان یکی از جلوه‌های قدرت نرم برای رسیدن به هژمونی، با پایان یافتن گفتمان واقع‌گرایانه دوران جنگ سرد جلوه‌های جدید از نقش آفرینی فرهنگ هویدا شده است.

گفتمان جهانی شدن لایه دیگری بر لایه‌های پیشین هویتی می‌افزاید و آدمیان در تلاش برای پذیرش این لایه جدید، احساس ناتوانی و بحران کرده و در برابر هویت تحمیل شده از جانب گفتمان غالب مقاومت می‌کنند (قهرمان‌پور، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۱). گفتمان‌های هویت‌ساز نه تنها نشانگرها و نمادهای فرهنگی را گزینش می‌کنند، بلکه آنها را به‌صورت سلسله مراتبی تنظیم می‌کنند (گل‌محمدی، ۱۳۸۴: ۶۵). آنتونیو گرامشی با توجه به نظریه سلطه فرهنگی نشان داد که چگونه طبقات حاکم، حاکمیت خود را از طریق کنترل باورها و فرهنگ تداوم می‌بخشد (نوابخش، ۱۳۸۵: ۲۱). یکی از گفتمان‌های غالب در مطالعه جهانی شدن گفتمان سلطه فرهنگی است، این گفتمان بر آن است که روندهای جهانی تغییر که به واسطه

فن‌آوری‌های رسانه‌ای و اطلاعاتی نوین شکل گرفته است، منجر به شکل‌گیری یک فرهنگ جهانی هژمونیک خواهد شد (Suárez & Orozco, 2004: 19).

گفتمان جهانی شدن با معنابخشی به عناصر شناور فرهنگی به دنبال مفصل‌بندی است، در واقع عناصر شناور در فرایند معنابخشی تحت تأثیر دال مرکزی گفتمان جهانی شدن یعنی نولیبرالیسم می‌باشد. در رویکرد فرهنگی تولید و کنترل فرهنگ مهمتر از کنترل مرزها می‌باشد و مرزهای ملی به‌طور روز افزون نفوذپذیر می‌شوند.

در سطوح منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی، رژیم‌هایی ظاهر شده‌اند که حاکمیت فراسوی دولت-ملت را میسر می‌سازد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۰۷). در واقع گفتمان ژئوپولیتیک جای خود را به گفتمان ژئوکالچری می‌دهد «به واسطه همین سرزمین‌زدایی، پیوندهای فرهنگ با مکان تضعیف می‌شود» (تاجیک، ۱۳۸۴: ۳۳). جهانی شدن مشابه یک امپراتوری است اما باید اذعان نمود که بین این دو مفهوم تمایز وجود دارد به گونه‌ای که، جهانی شدن نئولیبرال وابسته به اقتصاد و سرمایه می‌باشد اما امپراتوری به جغرافیای سیاسی و قدرت سیاسی و نظامی اولویت می‌دهد (Pieterse, 2004:32). جهانی شدن بجای تأکید بر ژئوپولیتیک بر کرونوپلتیک تأکید دارد و فشرده‌گی زمان و مکان را در دستور کار قرار داده است.

اسکلیر بر این اعتقاد است اعمال فراملی بر پایه سه سطح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی-ایدئولوژیک تعیین می‌یابند (افروغ، ۱۳۸۵: ۲۹۵). هر ایدئولوژی یا گفتمان هویت‌ساز جایگاه برتری را به عناصر فرهنگی گزینش شده خود نسبت می‌دهد (گل‌محمدی، ۱۳۸۴: ۶۵).

نبردهای فرهنگی، نبردهای قدرت در عصر اطلاعات هستند، این نبردها عمدتاً در رسانه‌ها و یا از طریق آنها صورت می‌گیرد. اما رسانه‌ها صاحبان قدرت نیستند، قدرت به مثابه توانایی تحمیل رفتار، در شبکه‌های مبادله اطلاعات و به‌کارگیری ماهرانه نهادها نهفته است که کنشگران اجتماعی، نهادها و جنبش‌های فرهنگی را از طریق نمادها، سخنگویان و تقویت‌کنندگان فکری به هم مرتبط می‌سازد (کاستلز، ۱۳۸۵: ۴۳۰).

از بعد فرهنگی جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشرده‌گی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه جهانی و جهانی شدن فرهنگ است. این بعد از جهانی شدن بر اقتصاد و سیاست تفوق دارد و عمده توجه آن بر روی مشکلاتی تمرکز دارد که فرهنگی با بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی برای هویت‌های ملی و محلی به وجود می‌آورد. بعد فرهنگی جهانی شدن آنقدر عمیق و با اهمیت است که برخی جهانی شدن را فرآیند گسترش فزاینده ارتباطات در

یک مقیاس جهانی به همراه حصول آگاهی از این فرآیند تعریف نموده‌اند، از جمله پیامدها و تأثیرات جهانی شدن فرهنگ، اجتناب‌ناپذیر ارتباطات و به تبع آن کاهش روزافزون فاصله‌ها، جهانی شدن چالش‌ها و فرصت‌های موجود و الگوهای رفتاری در عرصه‌های مختلف، گسترش جهانی سطح ارتباطات، مقوله‌های هویتی و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنها در گسترده جهانی، پیدایش منابع هویت ساز جهانی، جهانی شدن افق ذهن و دید بشر را می‌توان برشمرد (میرمحمدی، ۱۳۸۱: ۶۵).

امروزه در جهانی شدن فرهنگی چیزی که بیش از مقیاس آن درخور توجه است، هدایت آن توسط شرکت‌ها است نه کشورها. جهانگرایان معتقدند که شرکت‌ها به‌عنوان تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان اصلی جهانی شدن فرهنگی جانشین دولت‌ها شده‌اند (هلد، مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۳۹).

در فرهنگ سرمایه‌داری جهانی با تأکید بر جهانی شدن اقتصاد؛ سرمایه‌داری محور اصلی است که مبنای آن تصاویر سازی، پنداشت سازی و معنا سازی در سطح جهان شکل می‌گیرد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۳۱). گفتمان جهانی شدن تلفیقی از دو نیروی متضاد واگرا و همگرا می‌باشد، به گونه‌ای که گفتمان جهانی شدن در حوزه‌های مختلف از جمله در حوزه‌های فرهنگی موجب نوعی واگرایی و همزمان موجب همگرایی شده است. از سوی دیگر احساس یکی شدن یا هویت سازی نقش کلیدی را در ایجاد هماهنگی بین عین و ذهن، یا به عبارت دیگر بین جهانی شدن و فرهنگ منطبق با آن ایجاد می‌کند. از این جهت در عصر جهانی شدن یک واگرایی فرهنگ در سطح ملی و یک همگرایی فرهنگ در سطح کلان و جهانی در حال شکل‌گیری است (همان: ۱۱۵) در گفتمان جهانی شدن، سرمایه‌داری جهانی با فرهنگ جهانی تلاقی پیدا می‌کند (آلبرو، ۱۳۸۰: ۱۶۹). گفتمان جهانی شدن با نیروی فرهنگی در تلاش برای رسیدن به هژمونی است. مفصل‌بندی‌هایی که تولید مرزهای سیاسی را در بر می‌گیرند به‌عنوان مفصل‌بندی‌های هژمونیک تعریف می‌شوند هژمونی یک عمل مفصل‌بندی به منظور تأسیس یک رهبری سیاسی و همچنین فکری- اخلاقی می‌باشد. از نظر گرامشی یک نیروی سیاسی زمانی هژمونیک می‌شود که موفق گردد پا فراتر از منافع خود گذارده و خود را به‌عنوان مظهر یک اراده جمعی و عامه پسند معرفی کند (Janoski et al., 2005:163).

بخش بزرگی از فرهنگ مادی و نمادی تمدن غرب، از طریق شبکه‌های جهانی بازار وسایل ارتباط جمعی اشاعه یافته است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۱۱). مدرنیته غربی، به‌طور کلی و فرآیند

جهانی شدن به طور خاص به ویژه فرهنگ تکنولوژیک بر آمده از آن در راه تبدیل به فرهنگی فراگیر و جهانی است. انقلاب ارتباطات و اطلاعات دیر یا زود جهان را دهکده فرهنگی یگانه‌ای بدل خواهد کرد (حمد، ۱۳۸۳: ۱۴۲).

هر چند از دیدگاه پسامدرن، فرهنگ غرب دیگر مانند موقعیتش در عصر مدرنیته یک فرا روایت تعیین کننده نیست بلکه اکنون به یک روایت در بین دیگر روایت‌ها تبدیل شده است (کیت‌نش، ۱۳۸۲: ۹۶) اما از سوی دیگر به نظر فوکویاما ابعاد اصلی جهانی شدن بعد فرهنگی و سیاسی است، هر دو این ابعاد با مدرنیته قابل توضیح است؛ مدرنیته در حال جهانی شدن است و الزامات و نتایج مشخص در حوزه فرهنگ و سیاست دارد، در حوزه فرهنگ به نظر فوکویاما دو اتفاق هم زمان در حال رخ دادن است: یکی همگن شدن فرهنگ‌ها که به لحاظ تأثیراتشان از مدرنیته است و دیگری تثبیت و تقویت هویت‌های فرهنگی مجزا و خاص (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۱۱-۱۱۰).

جهانی شدن به صورت دیگری نیز عرصه را بر نیروی همبستگی جوامع ملی تنگ می‌کند، بازار جهانی، مصرف انبوه ارتباطات توده‌گیر و گردشگری توده‌ای موجب می‌شود که محصولات یک فرهنگ توده‌ای (که اساساً توسط ایالات متحده شکل داده شده است) انتشار یابد (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۱۳). هابرماس در رویکردی حداقلی بین گفتمان جهانی شدن و نقش آفرینی آمریکا ارتباط برقرار می‌کند.

نظریه پردازانی که جهانی شدن را به مثابه پسامدرنیته شدن تلقی می‌کنند؛ آن را نتیجه سرمایه داری توسعه‌گرا می‌دانند که از محدودیت‌های دولت-ملت رها شده و به اشکال جدیدی از استثمار در سراسر جهان دست زده است. در این نگرش، پسامدرنیته مرکب از یک پایه اجتماعی-اقتصادی به نام پسا فوردیسم و یک زیر ساخت از فرهنگ پسامدرن می‌باشد (نش، ۱۳۸۲: ۸۱-۸۰).

میزان نفوذ فرهنگی نهفته در هژمونی جدید بی‌سابقه است. سیاست لیبرال غرب؛ دموکراتیزاسیون در نقاط مختلف جهان تعبیر شد. تأثیر آنچه «بنجامین باربر» بر آن نام «دنیای مک دونالد» گذاشت نیز به همین اندازه حائز اهمیت بود (مردن، ۱۳۸۳: ۲۹-۱۰). طبق نظر کاکس، قدرت‌های مختلف حاکم بر نظام بین‌الملل، نظام جهانی را به گونه‌ای شکل داده‌اند که در راستای منافع شان است (جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۷). به گونه‌ای که هژمونی افکار و ایدئولوژی‌های طبقه حاکم را در سراسر جامعه کاملاً گسترده و مورد پذیرش می‌سازند (همان:

(۴۷۸). در چنین شرایطی این هژمونی است که اجازه می‌دهد تا ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی یک گروه غالب در سراسر جامعه به‌طور گسترده پراکنده شود و گروه‌ها و طبقه‌های زیردست به‌عنوان عقاید خود، آنها را مورد پذیرش قرار دهند، در واقع طبق تحلیل گرامشی ایدئولوژی‌های غالب تا اندازه‌ای در جامعه نهادینه می‌گردند (همان: ۴۷۴).

در سطح جهانی جامعه مدنی بین‌المللی از سوی نئو گرامی‌شن‌ها، مورد توجه گرفته است این رویکرد؛ در حقیقت در صدد وارد کردن مفهوم جامعه مدنی گرامشی به عرصه روابط بین‌الملل است. طبق این مکتب جامعه مدنی مربوط است به بازار سرمایه‌داری و رقابت میان نیروهای هژمونیک و ضد هژمونیک (قوام، ۱۳۸۴: ۱۸۳). در واقع اگر هژمونی گروه حاکم عامل اصلی در تقویت تسلط آن باشد، پس جامعه تنها در صورتی می‌تواند تغییر یابد که جایگاه هژمونیک به‌طور موفقیت آمیزی به چالش کشیده شود، این امر مستلزم مبارزه ضد هژمونیک در جامعه مدنی است که در آن هژمونی حاکم به تحلیل می‌رود و بلوک تاریخی دیگری ساخته می‌شود (همان: ۴۷۵). در جامعه مدنی بین‌المللی گفتمان جهانی شدن و گفتمان اسلام سیاسی به‌عنوان دو نیروی هژمون و ضد هژمون در مقابل یکدیگر نقش آفرینی می‌کنند. اساس و عصاره این تقابل گفتمانی متغیر فرهنگ می‌باشد، که گفتمان جهانی شدن با دال مرکزی لیبرالیسم فرهنگی هژمونی خود را عملیاتی می‌کند و با معنا بخشی عناصر شناور فرهنگی فرایند مفصل بندی را در دستور کار قرار داده است.

در تنازع گفتمانی گروه‌های فرهنگی اغلب با معرفی فرهنگ‌های مختلف به عنوان بیگانه و یا غیر متمایز می‌گردند (مردن، ۱۳۸۳: ۳۱). والراشتاین می‌گوید: فرهنگ غربی در واقع فرهنگی جهانی است. بنابراین ناگزیر اگر بخواهیم مدرن باشیم باید از جهاتی از لحاظ فرهنگی، غربی باشیم، اگر به مذاهب غربی بپیوندیم باید زبان‌های غربی را فرا گیریم و اگر زبان‌های غربی را نمی‌آموزیم حداقل باید فناوری غربی را که گویا مبتنی بر اصول جهانی علم سیاست؛ پذیریم (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۰: ۶۲-۶۱). نهادهای توضیح فرهنگی غرب هنوز هم تجسم عینی و عرصه کننده مشروعیت فرهنگی قوی‌ای هستند و هدف و استحکامی را تجلی می‌بخشند که با اشاعه و انتقال محصولات فرهنگی مانند نظام‌های آموزشی، فن آوری پیشرفته و سرگرمی‌های توده‌ای تقویت می‌شود (باری آکسفورد، ۱۳۷۸: ۲۱۷).

از بعد فرهنگی جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشردگی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه جهانی و جهانی شدن فرهنگ است. این بعد از جهانی شدن بر اقتصاد و سیاست

تفوق دارد. تحلیل طرفداران فرهنگ جهانی بر این اصل مبتنی است که رشد فزاینده فناوری وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشردگی زمان و مکان و نزدیکی فرهنگی کشورها شده و از این طریق یک فرهنگ مسلط در سطح جهانی تشکیل داده است (دهشیری، ۱۳۷۹: ۷۱).

از نظر والرشتاین، جهانی شدن فرهنگی به معنای سیطره فرهنگ غرب بر دیگر فرهنگ‌هاست که به دوگانگی فرهنگی در جنوب منجر خواهد شد (همان: ۸۹). از این روی جهانی شدن در متن فرهنگ مدرن نهفته است و راه رسم‌های فرهنگی در درون جهانی شدن، مدرنیته دارای فرهنگی غرب است در دنیا شاهد ظهور فرهنگی همگانی و جهانی یا به بیان «اسلاوهاول» تمدنی واحد و جهان گستر هستیم، این تحول فرهنگی به درستی مرهون تحولات صورت گرفته در شالوده‌ای مادی حیات بشر به‌ویژه تکنولوژی ارتباطات و حمل نقل می‌باشد. همسان شدن فزاینده فرهنگی واقعیتهای فرهنگی جهان گستر و البته پیامد مستقیم جهانی شدن است (مدیسون، ۱۳۸۰: ۱۸۰).

گفتمان جهانی شدن در درون خود فرهنگ غربی را جای داده و آن را در سطح جهانی گسترش می‌دهد. در واقع دانش فرهنگی غرب فراگیر و جهانی شده است و به دنبال همگون سازی جهانی است. به نظر جیمسون فرهنگ عصر پست مدرن، نه تنها منطق سرمایه داری متأخر را باز تولید می‌کند بلکه آن را تقویت و تحکیم نیز می‌نماید (بشیری، ۱۳۷۹: ۹۹). گفتمان جهانی شدن در درون خود خرده «گفتمان لیبرالیسم فرهنگی» را بازتولید می‌کند و رابطه قدرت و دانش با ماهیت فرهنگی، مهمترین متغیر در تثبیت هژمونی گفتمانی جهانی شدن می‌باشد. «دیدگاه‌های مبتنی بر جهانی شدن بر این نکته تأکید می‌ورزند که جهان به سمت یک گفتمان مسلط که «فرهنگ لیبرالیسم» است پیش می‌رود و این میان دیگر خرده فرهنگ‌ها محکوم به زوال و نابودی است» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

رابرتسون جهانی شدن را احساس یکی شدن تعریف می‌کند. احساس یکی شدن طریق دیگری است برای بیان این مطلب که جامعه بشری در حال هویت سازی نوینی است، اگر هویت سازی نوینی انجام می‌گیرد اجباراً هویت‌ها و فرهنگ‌های پیشین مورد تهدید قرار گرفته‌اند. جهانی شدن این مفهوم را در بر دارد که عامل ملی در فرآیند و فرهنگ سازی رفته رفته کارکرد خود را از دست می‌دهد. پس احساس تعلق داشتن به یک فرهنگ ملی نیز روبه ویرانی می‌رود، به عبارت دیگر جهانی شدن در حوزه‌های مختلف از جمله در حوزه‌های فرهنگی

موجب نوعی واگرایی و همزمان موجب همگرایی شده است. از سوی دیگر احساس یکی شدن یا هویت سازی نقش کلیدی را در ایجاد هماهنگی بین عین و ذهن، یا به عبارت دیگر بین جهانی شدن و فرهنگ منطبق با آن ایجاد می‌کند. از این جهت در عصر جهانی شدن یک واگرایی فرهنگ در سطح ملی و یک همگرایی فرهنگ در سطح کلان و جهانی در حال شکل گیری است (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

پیوند نزدیکی بین فرهنگ، اقتصاد و اجتماع ایجاد شده است، دگرگونی‌های ساختار اقتصادی در دگرگونی‌های فرهنگی بازتاب شده‌اند. برای همین است که جیمسون فرهنگ واقع‌گرایانه را به سرمایه‌بازاری، فرهنگ نوگرایانه را به سرمایه‌داری انحصاری و فرهنگ ما بعد نوین را به سرمایه‌داری چند ملیتی نسبت می‌دهد (همان: ۸۱۱). فرهنگ گسترش عظیمی در قلمرو اجتماعی مان داشته است تا بدان جا که می‌توان گفت همه چیز در زندگی اجتماعی مان از ارزش اقتصادی قدرت دولت گرفته تا عملکردها و حتی ساختار روان به معنای اصیل و هنوز نظریه پردازی نشده؛ خصلت فرهنگی پیدا کرده‌اند (جیمسون و ریتزر، ۱۳۸۵: ۸۱۱). نظام سرمایه‌داری غرب به منظور تداوم حیات خود، فرهنگ را مؤلفه اصلی سلطه نوین خود قرار داده است، از نظر هربرت شیلر. به‌عنوان یکی از منتقدان اصلی جهانی شدن - فرهنگ جهانی معنایی جز گسترش دامنه امپریالیسم فرهنگی غرب ندارد (کیانی، ۱۳۸۰: ۱۰۴).

هاروی و گیدنز اذعان می‌کنند که جهان به لطف پیشرفت‌های تکنولوژیکی در حال تبدیل شدن به مکان کوچکتري است که مردم را قادر می‌سازند تا با یکدیگر در سراسر جهان ارتباط برقرار کنند گیدنز می‌نویسد که در زمینه‌های پیشامدرن زمان و فضا به طور بنیادی مرتبط با موقعیت آنی یک فرد بودند، اما تحولات نوین اثبات نموده است که زمان و فضا شرط لازم برای جهانی شدن به عنوان یک پیامد مستقیم مدرنیته است (Rantanen, 2005:47).

جهان‌گرایی، مستقیم‌گسترش فرهنگ اروپایی از طریق استعمار و هژمونی فرهنگی است (دهشیری، ۱۳۷۹: ۹۱). ما اکنون در دنیایی زندگی می‌کنیم که به قول؛ «کلودیو و لیز» ساخته زبان انگلیسی^۲ است و در آینده نزدیک هم زبان دیگری جایگزین نخواهد شد انگلیسی اکنون به زبان غالب ارتباطات اقتصادی، فنی و علمی جهان تبدیل شده است (برگر، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷).

نویسندگان پسامدرن، روی پراکندگی، تنوع و غنای گفتگوها، کدها و کارهای عامه پسند و بومی تاکید کرده‌اند و جهانی شدن فرهنگ را تا اندازه ای به‌عنوان نتیجه امپریالیسم که منجر به هژمونی فرهنگی می‌گردد، تلقی می‌کنند (بیلینگتون، ۱۳۸۰: ۱۴۱). در واقع تمام فرهنگ‌ها مایلند باز نمودهای فرهنگ‌های خارجی را تا آنجا که بشود تحت سلطه یا کنترل خود درآورند (سعید، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

برخی معتقدند فرهنگ جهانی اسطوره‌ای است ساخته و پرداخته فرهنگ مرکز برای تسلط بر حاشیه به بهانه گسترش فرهنگ؛ در همین راستا ادوار سعید مدعی است که غرب به واسطه گفتمان‌های قدرت و غیرسازی، دست‌اندر کار نوعی امپریالیسم و استعمار فرهنگی است (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۲). مؤلفه فرهنگی جهانی شدن نیز به گونه‌ای است در خدمت سرمایه داری و ایجاد هژمونی برای آن است (افروغ، ۱۳۸۵: ۲۹۸).

اصولاً هژمونی چیزی نیست جز ساختارهای ذهنی موجود در جامعه که تبعیت خود به خودی را به دنبال می‌آورد بنابراین آنچه در عرصه بین‌الملل اتفاق افتاده است ناشی از اقماعی است که با جهانی شدن اصول تفکر سرمایه داری و نیز گسترش مدل دمکراسی اتفاق افتاده است. هژمونی نوین تا زمانی که این اصول فکری جهانی شده وجود دارند به حیات خود ادامه خواهد داد و حتی بحران‌های اقتصادی را جبران کرده و در درون خود هضم خواهد کرد (سلیمی، ۱۳۷۹: ۱۷۱).

هژمونی در عرصه بین‌المللی به معنای وجود یک نظام پیچیده جهانی است که در آن روابط تولید و طبقات اجتماعی کشورهای مختلف به هم گره می‌خورند، به نظر کاکس برای پیدایش این نظام مکانیسم خاصی لازم است که بر اساس آن طبقات فوقانی کشورهای متروپل برای نظام جهانی تفوق می‌یابند این مکانیسم از طریق تعمیم معیارها و اصول ایدئولوژیک و اندیشه‌هایی خاص در درون جامعه مدنی شکل می‌گیرد، جامعه مدنی در عرصه بین‌المللی توسط سازمان‌های بین‌المللی شکل گرفته و این سازمان‌ها اندیشه‌ها و اصول ایدئولوژیکی را ترویج می‌دهند که باعث تبعیت خودبخودی طبقات اجتماعی و گروه‌های مؤثر کشورهای گوناگون از بنیادها و فرآیندهای حاکم بر جهان می‌شود (همان: ۱۶۶).

صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان بین‌المللی کار، کمیسیون حقوق بشر و... همگی اصول ایدئولوژیک لازم برای نظم مبتنی بر هژمونی را توسعه می‌دهند و ابزارهای فرهنگی بین‌المللی مانند رسانه‌ها آنها را نهادینه می‌کنند (همان: ۱۶۷). هواداران جدید

گرامشی با اتکا به اندیشه‌های او به ژرفای بسیاری از پدیده‌های جهانی پی ببرند و توضیح آنها درباره نحوه تشکیل جامعه مدنی در عرصه بین‌المللی و نیز برقراری رابطه هژمونی ابعاد نوینی از واقعیت‌ها را می‌گشاید. اما محدود ماندن آنها در چارچوب مفاهیم کلاسیک مارکسیستی سبب می‌گردد که نتوانند به نقش و جایگاه فرهنگ، نظری جامع بی‌افکند، در این دیدگاه، حقوق بشر و دموکراسی دارای ارزش ذاتی نیستند و نمی‌توان آنها را به‌عنوان معانی اصیل فرهنگی که انسان جدید به آنها دست یافت و جهانی‌اش کرده به حساب آورد (همان: ۱۷). در قالب رویکرد نشانه‌شناسانه به فرهنگ می‌توان گفتمان جهانی شدن را در قالب رویکرد فرهنگی مورد توجه قرار داد چرا که گفتمان جهانی شدن به دنبال مفصل‌بندی نشانگان فرهنگی خود است تا هژمونی فرهنگی خود را عملیاتی سازد. به عبارتی منازعه گفتمانی جهانی شدن و اسلام سیاسی در جهت تثبیت نشانه‌های فرهنگی و در نهایت تثبیت هژمونی است. دریدا در پی بیان این نکته است که ساختارهای نهادینه شده و فرهنگ هژمونیک غرب تولید‌کننده معنای رسمی بوده‌اند و از این جهت بر ساختارگرایان می‌تازد و می‌گوید که هیچ مرکز و اصل بنیادی وجود ندارد و از این طریق جهانی نیز خارج از گفتمان وجود ندارد و همچون فوکو معتقد است که محدودیت‌های امکان دانش است که جهان را می‌آفریند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

در غیاب معنا، بر اساس تبارشناسی فوکو، غرب رژیم‌های حقیقت خویش را در حوزه جهان سوم پرورانده از آن طریق هژمونی خود را بر گفتمان‌های فراموش شده تحمیل کرده است، بر اساس آموزه‌های گفتمانی فوکو و ماهیت رابطه قدرت و دانش، نظریات توسعه بیش از هر متن دیگر سیاسی شده هستند و فرهنگ هژمونیک و ساختارهای نهادینه شده استعمار غرب، احکام قواعد و گزاره‌های آن را مفصل‌بندی کرده است (همان: ۲۸۵).

دال‌های شناور حوزه فرهنگ به مسأله ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی اشاره دارد که گفتمان جهانی شدن آن را بر محور دال مرکزی نئولیبرالیسم مفصل‌بندی می‌کند (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۲۴). جابجایی به شرایط عمومی سیاست انقلابی درون نظام جهانی سرمایه‌داری مبدل می‌گردد. جابجایی شرط ضروری مفصل‌بندی هژمونیک است. بدون جابجایی کلیت اجتماعی کاملاً مفصل‌بندی دار و عینیت یافته شده و از این رو هیچ فضایی برای مفصل‌بندی هژمونیک باقی نخواهد ماند (Torfing, 1999:109).

فرهنگ به ابزاری می‌ماند که گروه‌های فرودست به مدد آن روزگار می‌گذرانند به فرودستی خود مقاومت می‌ورزند، از این رو می‌توان گفت فرهنگ طریقی است برای کسب سرکردگی و استقرار آن، کوشش‌هایی را که در این زمینه انجام می‌شود، «پیکار فرهنگی» می‌نامند (پهلوان، ۱۳۸۲: ۵۳۳-۵۳۲). برخوردارها دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود پس ملت-دولت‌ها نیرومندترین بازیگران در عرصه جهانی باقی خواهند ماند لیکن درگیری‌های اصلی در صحنه سیاست جهانی میان ملت‌ها و گرد همایی فرهنگی با تمدن‌های مختلف روی خواهد داد (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۴۶-۴۵).

در برابر گفتمان جهانی شدن که به دنبال گسترش هژمونی خود است از سوی دیگر، ضد فرهنگ از یک سو، نشانگر آن چیزی است که ریچارد نویل آن را قدرت بازی می‌نامد، یعنی مجموعه‌ای از آراء عقاید و ارزش‌ها که در تقابل با فرهنگ مسلط قرار می‌گیرد.

گفتمان جهانی شدن با دال مرکزی لیبرالیسم به دنبال عملیاتی نمودن هژمونی خود در سطح جهانی است. گفتمان جهانی شدن به دلیل توانایی‌های ذاتی فرهنگی و اقتصادی که تحت تأثیر مدرنیته تبلور یافته است با برجسته سازی و مفصل بندی عناصر خود به دنبال سلطه است. جهانی شدن با برجسته سازی دائمی یک فرهنگ و تمدن خاص سعی در به وجود آوردن فرهنگی جهانی با ارزش‌های یکسان در همه عرصه‌ها و تحمیل آن دارد که این به معنای نادیده گرفتن روح حاکم بر فرهنگ تکثرگرایی است (یونسین، ۱۳۸۵: ۳۴). قدرت سرمایه‌داری فراملی برای توزیع کالاهای فرهنگی‌اش در اطراف و اکناف جهان معطوف توزیع یک تک فرهنگ سرمایه‌داری می‌شود. در چنین شرایطی گفتمان اسلام سیاسی در مقابل گفتمان مسلط مقاومت می‌کند و رابطه قدرت و مقاومت در تنازع گفتمانی بین دو گفتمان رقیب پدیدار می‌شود.

به نظر چامسکی، نه تنها میان باورهای فکری- فرهنگی جهانی شدن با فرهنگ اسلامی تعارض و ناسازگاری وجود دارد، بلکه یک رابطه متعارض و تضاد کامل میان این دو تفکر و دو حوزه تمدنی وجود دارد که فرآیند جهانی شدن در پی امحای یکی به سود استیلای دیگری می‌باشد (سجادی، ۱۳۸۳: ۸۸). اساس تغییر رژیم‌ها در جهان اسلام تغییر رژیم فرهنگی است و بدون ایجاد دگرگونی در فرهنگ و مذهب جوامع نمی‌توان انتظار بروز و ظهور تحول در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی- امنیتی را داشت برای «ما» شدن آنها (جهانی سوم و

اسلام به غربی شدن) نظام فرهنگی و ارزشی این جوامع باید تغییر کند (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۰۷-۱۰۵).

یکی از پیامدهای مهم جهانی شدن در حوزه فرهنگ، باز اندیشی در نظریه‌های اجتماعی-سیاسی است؛ غالب شدن گفتمان‌های ایدئولوژیک در قرن بیست و یکم و طرح نظریه‌هایی چون استعمار فرانسه و دنیای فرایست مدرن، در برابر گفتمان‌های مطرح قرن بیستم چون گفتمان نوگرایی و مدرن‌سیم قابل توجه است (یونسیان، ۱۳۸۵: ۳۴). هدف؛ گسترش دولت‌های دموکراتیک و تبدیل هم جهان به یک دموکراسی گسترده با حکومت جهانی واحد است، در این مرحله است که ایدئولوژی‌ها به عرصه مبارزه و رویارویی پا می‌گذارند. لیبرالیسم تبدیل به ایدئولوژی سیاسی لیبرال دموکراسی می‌شود و نقش ایدئولوژی برتر را به عهده می‌گیرد (همان: ۳۵).

در چنین شرایطی جهانی شدن وضعیت را پیچیده تر کرده است؛ ارتورو اسکوبار، از سیطره استعمار جهانی می‌گوید که وجه بارز آن به حاشیه کشاندن و منکوب کردن هرچه بیشتر فرهنگ و دانش گروه‌های زیر دست می‌باشد زمانی دانش، واقعی و مشروع محسوب می‌شود که با ارزش‌ها و فرهنگ مسلط در غرب ارتباط داشته باشد (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸). دانش فرهنگی برآمده از گفتمان جهانی شدن به نوعی در حال ایدئولوژیک شدن می‌باشد که این خود مقدمه‌ای برای مشروعیت و هژمونی است. دانش فرهنگی برآمده از گفتمان جهانی شدن خود را به عنوان یک فرا روایت تعریف نموده و با بهره‌برداری از قدرت رسانه‌ای در تلاش است تا با ذهنیت سازی و معنا بخشی ساختار و ماهیت نظام بین‌الملل را شکل دهد.

نتیجه‌گیری

در دوران جنگ سرد رویکرد واقع گرایی نظریه مسلط بر روابط بین‌الملل بود و مفهوم امنیت و قدرت در قالب سخت افزاری معنا داشت و مهمترین وجه قدرت نیز قدرت نظامی بود اما در فضای پساجنگ سرد و با ورود به فضای جهانی شدن شاهد دگرگونی ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل هستیم که در شرایط نوین قدرت و امنیت از مفهوم و ماهیت تک بعدی به چند بعدی تبدیل شده است. یکی از ابعاد مهم عرصه بین‌الملل که در دوران جنگ سرد کمتر مورد توجه بود متغیر فرهنگ بود که بعد از بعد نظامی و اقتصادی مورد توجه بود اما در بستر جهانی شدن شاهد ظهور و بروز متغیر فرهنگ در متن و بطن تحولات جهانی هستیم.

در عرصه نظریه پردازی نظریه‌هایی چون پست مدرنیسم، هنجاری و سازه انگاری به مقوله فرهنگ توجه نمودند اما در عرصه عمل جهانی شدن منجر به فرسایش هویت‌های ملی شده و هویت جهانی را در دستور کار قرار داده است که این مسأله متأثر از مکان زدایی و فشردگی زمان و مکان می‌باشد که به نوعی کرونوپلتیک (سیاست زمان) و ژئوکالچر جایگزین ژئوپولیتیک شده است. از این روی فرهنگ به عنوان نشانه مرکزی گفتمان جهانی شدن و عامل هژمونی در گفتمان‌های موجود در عرصه جهانی محسوب می‌شود. در فضای پساجنگ سرد قدرت فرهنگی با قدرت رسانه ای در هم تنیده شده است و رسانه به‌عنوان قدرت پس گفتمان محسوب می‌شود که نقش اساسی را در معنابخشی و ذهنیت سازی در عرصه جهانی بر عهده دارد. بنابراین شاهد گذار از عرصه ژئوپولیتیک به ژئوکالچر می‌باشیم.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آکسفورد، باری (۱۳۸۰). اقتصاد، سیاست و فرهنگ. تهران: دفتر مطالعات سیاسی.
- آلبرو، مارتین (۱۳۸۰). عصر جهانی شدن، پدیده جهانی شدن، ترجمه نادر سالارزاده امیری. تهران: آزاداندیشان.
- ابوالقاسمی، محمدجواد (۱۳۸۵). شناخت فرهنگ. تهران: عرش پژوه.
- اخوان‌زنجانی، داریوش (۱۳۸۱). جهانی شدن و سیاست خارجی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- افروغ، عماد (۱۳۸۵). گفتار انتقادی. تهران: سوره مهر.
- برگر، پیتر (۱۳۸۵). «چهار چهره فرهنگ جهانی»، ترجمه نیلوفر قدیری، مطالعات میان فرهنگی، سال اول، شماره اول.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم. تهران: آینده پویان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). «تحول خود آگاهی و هویت‌های سیاسی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره یازدهم.
- بیلینگتون، روزاموند و دیگران (۱۳۸۰). فرهنگ و جامعه، ترجمه فریبا عزب دفتری. تهران: نشر قطره.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲). فرهنگ شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن. تهران: نشر قطره.
- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۰). نگرشی ژئوپولیتیکی بر پدیده جهانی شدن. تهران: دوره عالی جنگ.

- پین، مایکل و فریت، سایمون (۱۳۸۲). فرهنگ اندیشه انتقادی. تهران: مرکز. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). «انسان مدرن و معمای هویت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، شماره یکم.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹). «جهانی شدن و هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۳). «تحلیل گفتمانی جهانی شدن»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸. ریتزر، جورج (۱۳۸۵). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی. حسینی، حسن (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگتر(القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا). تهران: ابرار معاصر.
- جونز، ریچارد وین (۱۳۸۳). نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل، در کتاب جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین. تهران: ابرار معاصر.
- حمد، ترکی (۱۳۸۳). فرهنگ بومی و چالش‌های جهانی. تهران: نشر مرکز. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۳). درآمدی بر اسلام و جهانی شدن. قم: بوستان کتاب. سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان، زبان، سازوکارهای جریان قدرت درج از ایران. تهران: نی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های جهانی شدن. تهران: سمت. سعید، ادوارد (۱۳۸۲). فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر افسری. تهران: توس. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). «فرهنگ بخش فراموش شده و یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال نوزدهم.
- قهرمان پور، رحمن (۱۳۸۱). «جهانی‌شدن و مسأله هویت در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۱۶، تابستان.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۵). عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ، پایان هزاره، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.
- کیانی، داوود (۱۳۸۰). «فرهنگ جهانی، اسطوره یا واقعیت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره دهم.
- گرب، ادوارد ج (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و احمد غروی زاد. تهران: نشر معاصر.

گفتمان جهانی شدن؛ هژمونی و تحول نظام جهانی از ژئوپولیتیک به ژئوکالچر

گل محمدی، احمد (۱۳۸۵). «گفتمان‌های هویت ساز در عصر جهانی شدن»، مجموعه مقالات همایش هویت ملی و جهانی شدن، به کوشش اکبر عباس‌زاده و مهدی عباسی. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۳). جهانی شدن فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی.
مدیسون، جی بی (۱۳۸۰). «جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها»، ترجمه محمود سلیمی، مطالعات راهبردی.

مردن، سیمون (۱۳۸۳). فرهنگ در امور جهانی شدن سیاست، روابط بین‌الملل در عصر نوین. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳). «ایدئولوژی، گفتمان و تحلیل سیاسی»، دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره اول.

میر محمدی، داوود (۱۳۸۱). «جهانی شدن، ابعاد و رویکردها»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم. مک، للان (۱۳۸۵). ایدئولوژی، ترجمه محمد رفیع آبادی. تهران: آشیان.
میلز، سارا (۱۳۸۲). گفتمان، ترجمه فتاح محمدی. زنجان: هزاره سوم.

ون‌دایک، تفون‌ای (۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان، از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی، ترجمه پیروز ایزدی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
نش، کیت (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن؛ سیاست؛ قدرت، ترجمه محمد تقی دلفروز. تهران: کویر.

نوابخش، مهرداد (۱۳۸۵). «مبادلات فرهنگی با تاکید بر نظام‌های فرهنگی در جوامع انسانی»، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، سال اول، شماره اول.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی، ترجمه کمال پولاری. تهران: نشر مرکز.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۴). نظریه برخورد تمدن‌ها؛ هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه مجتبی امیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی.

هلد، دیوید و مک گرو، آنتونی (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: علمی فرهنگی.

هنسون، جری (۱۳۷۳). تکنولوژی‌های جدید ارتباطی، ترجمه داوود حیدری.
یونسیان، مجید (۱۳۸۵). «گفتگو بر بستر تکثر فرهنگ‌ها در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، سال اول، شماره اول.

ب) منابع انگلیسی

- Blommaert, J. (2005). **Discourse: A Critical Introduction**, Cambridge University.
- Janoski, T., Alford, R., Hicks, A., & Schwartz, M.A. (2005). **The Handbook of Political Sociology**, Cambridge University press.
- Jorgensen, M., & Phillips. L. (2002). **Discourse Analysis as Theory and Method**, London: sage publications.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**, London: Verso.
- Larsen, H. (1997). **Foreign Policy and Discourse Analysis, France, Britain and Europe**, Routledge.
- Macdonald, M. (2003). **Exploring Media Discourse**, Oxford University Press us.
- Pieterse, Jan Nederveen (2004). **Globalization or Empire?** Routledge.
- Rantanen, T. (2005). **The Media and Globalization**, Sage.
- Torring J. (1999). **New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Žižek**, Published Blackwell Publishing.